

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»

سال سوم/ شماره چهارم/ زمستان ۱۳۹۴

خویشکاری‌های موجود در داستان‌های قرآن بر مبنای دیدگاه پراپ

بتول اشرفی^۱ و گیتی تاکی^۲ و محمد بهنام‌فر^۳

چکیده

قصه‌پردازی را می‌توان نخستین هنر آدمی در عرصه‌ی کلام دانست. قرآن کریم نیز برای پند و راهنمایی بشر از بیان قصه استفاده نموده و زندگی بسیاری از پیامبران را در قالب قصه آورده است. پژوهش حاضر، ضمن بررسی خویشکاری‌ها در متن داستان‌های قرآن بر مبنای دیدگاه پراپ (۱۹۸۲) تلاش دارد به این سؤالات پاسخ دهد که: آیا هر سی و یک خویشکاری پراپ را می‌توان در داستان‌های قرآن یافت؟ آیا با توجه به خویشکاری‌های یافته‌شده می‌توان اولویت‌های قرآن را ترسیم کرد؟ آیا پس از تحلیل داستان‌های قرآن با دیدگاه پراپ می‌توان گفت چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین متن داستان‌های قرآن با سایر داستان‌ها وجود دارد؟ به طور کلی، خویش کاری یعنی، عمل شخصیتی از اشخاص قصه که در پیشبرد قصه حائز اهمیت و از نظر پراپ کوچک‌ترین جزء سازنده‌ی قصه‌های پریان است. تحلیل داستان‌های قرآن که از ترجمه‌ی محمدرضا صفوی اقتباس شده، نشان می‌دهد که: به‌طور کلی، می‌توان کلیه‌ی خویشکاری‌های پراپ را در داستان‌های قرآن یافت، اما ماهیتاً متفاوت است و بعضی از این خویشکاری‌ها در قرآن دارای انواعی است که در دیدگاه پراپ اشاره نشده است. در قرآن ترسیم هنجارها (بایدها و نبایدها)، خبرگیری و خبردهی از عقاید و تلاش برای اصلاح عقاید ناصواب، احساس کمبود افراد و التیام این کمبودها، شرارت گمراهان و در نهایت مجازات آنان و ارائه‌ی نشانه‌هایی ماورایی بر نبوت پیامبران از اولویت‌های اساسی هستند. علی‌رغم شباهت‌هایی همچون به کارگیری

**تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۰۴/۲۵ تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۱۲/۲۰

۱ دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان btl_ashrafi@yahoo.com

۲ استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه سیستان و بلوچستان^۱ giti_taki2020@yahoo.com

۳ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند mbehnamfar@birjand.ac.ir

خویشکاری‌های کلی پراپ در سیر پیشبرد داستان‌ها و نیز وجود جفت‌هایی همچون خبرگیری-خبریابی، شرارت-مجازات و کمبود-التیام کمبود، اختلافاتی نیز مشهود است. تفاوت در ماهیت خبرگیری و خبریابی، عوامل ماورایی و پاداش‌های بیشتر معنوی از جمله تفاوت‌های داستان‌های قرآن با یافته‌های پراپ هستند.

واژه‌های کلیدی: داستان‌های قرآن، پراپ، خویشکاری، فه‌مان، شریر

۱. مقدمه

قصه‌پردازی را می‌توان نخستین هنر آدمی در عرصه‌ی کلام دانست. قرآن کریم نیز از این هنر پرنفوذ بی‌بهره نبوده است. اهمیت قصه در قرآن کریم تا جایی است که خداوند متعال خود را «قصه‌گو» می‌نامد و به بازگویی و نقل گوشه‌هایی از زندگی انبیاء الهی و اقوام گذشته در قالب داستان می‌پردازد. در آیه ۲ سوره‌ی یوسف «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ ... ما با وحی کردن این قرآن به تو، نیکوترین داستان را بر تو حکایت می‌کنیم...» ضمن اشاره به قصه‌گویی خداوند متعال، قصه‌های بیان‌شده توسط او بهترین قصه‌ها معرفی شده‌اند. البته لازم به ذکر است که هدف قرآن، قصه‌گویی، داستان‌پردازی و تاریخ‌نگاری نیست. طباطبائی (۱۳۷۹، ص ۳۰۷) در این باره می‌نویسد: «قرآن کریم کتاب دعوت و هدایت است و در این رسالت و هدفی که دارد، یک قدم راه را به طرف چیزهای دیگر از قبیل تاریخ و یا رشته‌های دیگر کج نمی‌کند. زیرا هدف قرآن تعلیم تاریخ و رمان‌نویسی نیست.»

داستان‌های قرآن مانند داستان‌های بشری از فکر و اندیشه‌ی محدود بشری الهام نگرفته است و به همین دلیل از نظر جوهر با داستان‌های بشری کاملاً متفاوت است. داستان‌های قرآن سخن خداوند متعال است و ضمن این‌که از هر عیب و نقصی به دور است، با عرضی یک تصویر واقعی و مختصر از زندگی مردمان اعصار گذشته و به‌خصوص انبیاء الهی تلاش دارد تا درس عبرتی برای دیگران ارائه دهد. سید قطب (۱۳۶۱، ص ۱۰۳) بر این باور است که در قرآن کریم «ضمن تعقیب آن هدف اصلی، گاه مناسبتی ایجاد می‌کند که داستان برگزیده‌ای به اندازه و شیوه و تناسب و با زیبایی هنر راستین ایراد شود. لیکن نه براساس خیال‌پردازی و قصه‌آفرینی، بلکه براساس ابتکار و آفرینش هنری در چگونگی گزارش و با اتکای به واقعیت‌های قاطع و تردیدناپذیر». به همین دلیل این امکان وجود دارد که بسیاری از عناصر داستانی را در این داستان‌ها تشخیص داد. از آنجا که هدف بیان این قصه‌ها عبرت‌گیری انسان بوده است، به گونه‌ای بیان شده‌اند که برای بشر تا حدی قابل لمس باشند. بهجت (۱۹۹۰، ص ۲۲) اذعان

می‌کند که «هر آنچه در داستان‌های قرآن موجود است بشری است، تنها چیزی که در آن الهی است، شیوه روایت، اسلوب بیان و زبان داستان‌هاست».

«داستان‌های قرآن الگوی مناسبی از درگیری بین حق و باطل، هدایت و ضلالت، خیر و شر است و مصداق چنین درگیری‌هایی در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود داشته است. نتیجه و حاصل این داستان‌ها به نفع اهل خیر تمام می‌شود و خسران و خواری نصیب اهل باطل می‌شود» (پروینی، ۱۳۷۸، ص ۱۸۷).

پژوهش حاضر، ضمن بررسی داستان‌های قرآن برمبنای دیدگاه پراپ^۱، تلاش دارد به این سؤالات پاسخ دهد که: آیا هر سی‌ویک خویشکاری پراپ را می‌توان در داستان‌های قرآن یافت؟ آیا با توجه به خویشکاری‌های یافته‌شده می‌توان اولویت‌های قرآن را ترسیم کرد؟ آیا پس از تحلیل داستان‌های قرآن با دیدگاه پراپ می‌توان گفت چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین متن داستان‌های قرآن با سایر داستان‌ها وجود دارد؟ لازم به ذکر است که دیدگاه پراپ به این دلیل انتخاب شده است که اولاً قرآن دارای خویشکاری‌های متعدد است و نیاز به الگویی احساس می‌شود که دارای امکانات زیادی برای بررسی آن‌ها باشد و رویکرد پراپ با داشتن سی‌ویک خویشکاری به نظر دارای این قابلیت هست. ثانیاً گرچه ماهیت تعدادی از خویشکاری‌های قرآن متفاوت از خویشکاری‌های پراپ است، اما انتخاب الگوی پراپ در بررسی آن‌ها می‌تواند میزان کارایی این الگو و نقاط ضعف و قوت آن را آشکار سازد.

در این پژوهش ترجمه محمد رضا صفوی از قرآن مبنای جمع‌آوری داده‌های زبانی و سپس تحلیل داستان قرار گرفته است. ابتدا آیات مربوط به داستان‌های پیامبران از متن ترجمه قرآن استخراج و سپس ضمن تحلیل این آیات، خویشکاری‌های موجود در متن داستان‌ها بر اساس نظر پراپ (۱۹۸۲) بررسی شده است. لازم به ذکر است که اگرچه جداساختن داستان‌های قرآن از بافت آن دشوار است، در این پژوهش برمبنای محتوا و ساختار، داستان‌های پیامبران از متن قرآن استخراج شده‌اند. وجود عناصر داستانی و رویدادها، مبنای اصلی این تفکیک بوده است، با این حال برای بعضی از داستان‌ها با توجه به تناسب موضوعات مطرح‌شده در آیات قبل یا بعد آن‌ها، بخشی از این آیات نیز به عنوان مقدمه و نتیجه‌گیری لحاظ شده است، چراکه

^۱ Propp

داستان‌های قرآن دارای درون‌مایه‌های اخلاقی هستند و در ساختار این‌گونه از داستان‌ها وجود یک نتیجه‌گیری اخلاقی ضرورت دارد. در ضمن با توجه به این‌که داستان‌های پیامبر اکرم (ص) بیش از حد در بطن قرآن پیچیده شده‌اند و عملاً امکان تفکیک دقیق آن‌ها وجود ندارد، کم‌تر مورد توجه واقع شده‌اند و فقط مواردی که کاملاً قابلیت تفکیک داشته، مدنظر قرار گرفته‌اند.

این مقاله شامل پنج بخش است. پس از مقدمه، در بخش (۲)، پیشینه پژوهش، در بخش (۳) چارچوب نظری پژوهش، در بخش (۴) بررسی خویشکاری‌های قرآن بر اساس دیدگاه پراپ و در بخش (۵) نتیجه‌گیری ارائه خواهد گردید.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

در سال‌های اخیر گرایش به مطالعات زبان‌شناختی در حوزه قرآن به‌طور روزافزونی در حال افزایش است. از جمله مطالعات انجام‌شده درباره داستان‌های قرآن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

قربانی (۱۳۸۹) تنوع، گزینش و اجمال، پراکندگی و تکرار، شبه‌زدایی، پیامداری، نظم و واقعیت‌گرایی را اسلوب حاکم بر قصه‌های قرآن می‌داند. از نظر میر و عبدالرئوف (۱۳۹۰)، ص (۱۴۶) درک ماهیت داستان در قرآن فوق‌العاده مهم است. از نظر آنان آنچه در هر بخش ذکر می‌شود و میزان اطلاعاتی که در اختیار خواننده قرار می‌گیرد، به مقتضیات بافت برمی‌گردد. پوررضاییان و دیگران (۱۳۹۰) نیز قصه‌های قرآن را به سه گونه تقسیم می‌کنند: قصه‌هایی که ساختاری محتوایی مشابه تراژدی دارند مانند قصه‌ی حضرت یوسف (ع)، قصه‌های پراکنده‌ای که دارای ویژگی تراژدی هستند مانند قصه‌ی آدم و حوا و قصه‌هایی که دارای بن‌مایه‌ی نزدیک به درام هستند مانند داستان نوح و کشتی‌اش. از نظر آنان شخصیت‌پردازی و تعلیق که مهم‌ترین عناصر نمایشی هستند در قصه‌های قرآن به‌روشنی آشکارند.

از نظر زارع‌زردینی و زارع‌زردینی (۱۳۹۲) در داستان‌های قرآن زیبایی تعریف نمی‌شود، بلکه زیبایی واقعی به تصویر کشیده می‌شود. آنان در بررسی هنری داستان آدم (ع) در قرآن دریافتند که بیان علی- معلولی حوادث داستان، ساختار خطی، استفاده از گفت‌وگوی بیرونی، ارائه‌ی تصاویری واقعی-تخیلی و زمان و مکان اغلب عام و مبهم از ویژگی‌های این داستان است. لازم به ذکر است که در یک تصویرسازی واقعی-تخیلی از محسوسات دنیوی برای تجسم امور اخروی کمک گرفته می‌شود.

معموری (۱۳۹۲، صص ۶۶-۶۷) داستان‌های قرآن را دارای ویژگی‌های زیر می‌داند: این قصص دارای حذف‌های فراوان و گزینش‌های خاص، شخصیت‌های زنده و مجسم، نمونه‌هایی از زمان‌پریشی و جملات معترضه‌ی بسیار، اما فاقد تاریخمندی است. برجسته‌سازی بخش‌های از داستان در راستای هدف روایتگر صورت پذیرفته است. بیشتر گفت‌وگوهای قرآن دوطرفه و اغلب بین دو نیروی متضاد است.

از نظر امانی (۱۳۹۳) بررسی داستان‌های قرآنی من جمله داستان موسی (ع) ابعادی از تصویرپردازی قرآن را مشخص می‌سازد. قرآن شیوه‌های مختلفی از جمله ساختار تکرار را در تصویرسازی خود به کار بسته است. بررسی دقیق تکرارها در قرآن حاکی از آن است که علی‌رغم کلیت مشترک آن‌ها در سوره‌های مختلف، هریک نسبت به دیگری مفهوم و دلالت خاص خود را دارد، به طوری که در حقیقت هر گزاره به زمانی خاص و حادثه‌ای مشخص و بخشی از کل داستان اشاره دارد.

علی‌رغم گستردگی مطالعات انجام‌شده در حوزه‌ی قرآن و تحلیل داستان‌های موجود در متن آن تاکنون خویش‌کاری‌های داستان‌های قرآن مورد توجه قرار نگرفته است. شناخت و بررسی خویش‌کاری‌های داستان‌های قرآن به طور ملموس وقایع روی داده در زندگی پیامبران الهی توسط شخصیت‌های مختلف را نشان می‌دهد و ضمن مشخص ساختن نقش خداوند در هر یک از مراحل داستان، صفات ذکر شده برای خداوند در قرآن را به تصویر می‌کشد. از این‌رو این پژوهش به بررسی این خویش‌کاری‌ها اختصاص یافته است.

۳. چارچوب نظری

روایت‌شناسی علم مطالعه‌ی ساختار و دستور زبان حاکم بر روایت‌هاست و به عبارتی نوعی نظریه‌ی ادبی است که می‌توان آن را توضیح منطقی ساختار روایت، عناصر روایی، و ترکیب‌بندی و نظم مؤلفه‌های داستان دانست (چتمن^۱، ۱۹۷۸: ۳). همان‌طور که ریمون-کنان^۲ (۱۹۸۳: ۴) نیز اشاره دارد، روایت‌شناسی علاوه بر شرح نظام حاکم بر تمام روایت‌های داستانی، روشی برای مطالعه‌ی تک‌تک روایت‌ها به عنوان محصولی منحصر به فرد از نظامی همگانی ارائه

^۱ Chatman

^۲ Rimmon-Kenan

می‌دهد. این شاخه از علم ضمن بحث درباره‌ی ساختار داستان‌ها، تلاش دارد تا دستور زبان روایت را کشف کند (شمیسا، ۱۳۸۱: ۳۶۵).

مطالعه‌ی منظم طرح داستان از سال ۱۹۲۸ با بررسی ولادیمیر پراپ در قالب کتاب ریخت‌شناسی قصه‌های پریان^۱ وارد دنیای ادبیات گردید. پراپ (۱۳۶۸، ص ۱۱) ریخت‌شناسی به‌عنوان یکی از وجوه ساختارگرایی را به معنای مطالعه‌ی صور و شکل‌ها مورد توجه قرار می‌دهد. از این‌رو، خراسانی (۱۳۸۳، صص ۴۶-۴۷) اسلوب پژوهشی پراپ را تقریباً یگانه اسلوبی می‌داند که پژوهندگان بعدی ناگزیر به حرکت در چارچوب آن هستند. از نظر او، پراپ «در تبیین روش کارش سه نوع مطالعه را از هم تفکیک می‌کند: الف) بررسی ترکیبی و شالوده‌شناسی، ب) بررسی فرایندهای دگرگونی، ج) بررسی اصل و منشأ» (همان، ص ۴۷). پراپ (۱۳۶۸، ص ۲۰) مطالعه‌ی خود را از نوع اول می‌داند.

پراپ کوچک‌ترین جزء سازنده‌ی قصه‌های پریان را خویش‌کاری^۲ می‌نامد. از نظر او (۱۹۶۸، ص ۸) خویش‌کاری به عمل شخصیتی از اشخاص قصه اشاره دارد که در جریان عملیات قصه و پیشبرد آن حائز اهمیت است. تجزیه و تحلیل پراپ نوعی طبقه‌بندی را به وجود آورد که سی‌ویک خویش‌کاری قصه‌های عامیانه را شامل می‌شود. پراپ بر این باور است که پس از یک موقعیت آغازی که با معرفی قهرمان و سایر شخصیت‌های درگیر در داستان همراه است، داستان آغاز شده و در ادامه‌ی آن شاهد خویش‌کاری‌هایی هستیم که با توالی خاصی پشت سر هم قرار می‌گیرند. این خویش‌کاری‌های شخصیت‌ها در قصه، صرف‌نظر از اینکه چگونه و به وسیله‌ی چه کسی ایفا می‌شوند، عناصری پایدار و ثابت‌اند. آن‌ها مولفه‌های بنیادی قصه‌اند (پراپ، ۱۹۸۲، ص ۲۱). از نظر پراپ (نقل از تولان، ۱۳۸۶، صص ۳۴-۳۵) خویش‌کاری‌های اساسی پیش‌برنده‌ی قصه عبارتند از: غیبت یکی از اعضای خانواده، منع بر سر راه قهرمان، نقض منع، خبرگیری و خبریابی شریر، تلاش شریر برای فریب قربانی و فریب خوردن او، شرارت یا احساس کمبود، برملا شدن آن کمبود، مواجهه‌ی جوینده، ترک خانه توسط قهرمان و آزمایش او، واکنش قهرمان به اعطای آینده، به دست آوردن توانایی استفاده از عامل جادویی توسط قهرمان، انتقال او به مکان مورد نظر، نبرد مستقیم قهرمان و شریر، بدنامی قهرمان، شکست

^۱ Morphology of the Falktale

^۲ function

خوردن شیر، رفع کمبود اولیه، بازگشت قهرمان، تعقیب قهرمان و رهایی او از تعقیب، ورود قهرمان به مکانی دیگر به طور ناشناخته، طرح ادعاهای بی‌اساس توسط قهرمان دروغین، دادن وظیفه‌ای دشوار به قهرمان، انجام آن وظیفه، شناخته شدن قهرمان، رسوایی قهرمان دروغین یا شیر، کسب وجهه‌ی جدید توسط قهرمان، مجازات شیر، ازدواج و به تخت نشستن قهرمان.

به‌طور کلی، تقسیم‌بندی قصه‌ها همواره مهم‌ترین دغدغه‌ی پراپ بود. پیش از او پژوهشگران، قصه‌ها را بر مبنای موضوع یا درون‌مایه طبقه‌بندی می‌کردند، اما پراپ به دنبال تحلیل ساختارگرایانه‌ی قصه‌ها بود (مارتین، ۱۳۹۱، ص ۶۵). پراپ (نقل‌شده از تودورف، ۱۳۸۵، ص ۲۶۴) می‌گوید: «بی‌آنکه فایده مطالعات موضوعات و نیز مقایسه‌ای که صرفاً شباهت‌های آن‌ها را به حساب می‌آورد انکار کنیم، می‌توانیم ... قصه‌ها را از لحاظ ترکیب‌بندی و ساختارشان مقایسه کنیم و به این ترتیب شباهت‌هایشان، در پرتو تازه‌ای خود را نشان خواهد داد». مقدادی (۱۳۷۸، ص ۲۸۱) نیز بر این باور است که پراپ به همین دلایل به بررسی بن‌مایه‌ها و اجزای قصه‌ها پرداخت. «بن‌مایه» عبارت است از مفهوم، تصویر یا رویدادی که در داستان مرتب تکرار می‌شود. پراپ دو مفهوم «نقش» و «عمل» را به‌عنوان بن‌مایه مطرح می‌کند.

۴. بررسی کاربرد خویشکاری‌های پراپ در قرآن

خویش‌کاری‌های پراپ در همه‌ی داستان‌ها از جمله داستان‌های قرآن به چشم می‌خورد، با این حال میزان استفاده از آن‌ها برحسب محتوای داستان‌ها فرق دارد. در این بخش به توصیف این خویش‌کاری‌ها در داستان‌های قرآن پرداخته می‌شود تا مشخص شود که آیا کلیه‌ی این خویش‌کاری‌ها در داستان‌های قرآن وجود دارد یا نه؟ پس از ذکر هر یک از خویش‌کاری‌ها به ارائه‌ی مثال‌هایی از داستان‌های قرآن پرداخته می‌شود و مواردی که تا حدودی با یافته‌های پراپ متفاوتند، مورد توجه قرار خواهند گرفت:

۱) غیبت یکی از اعضای خانواده: موارد محدودی از این خویش‌کاری در داستان‌های قرآن یافت می‌شود: یوسف (ع) بر اثر حسادت و توطئه‌ی برادران سال‌ها از خانواده‌اش دور می‌شود و به عزیز مصر فروخته می‌شود (۲۱-۱۵ یوسف)، موسی (ع) چهل شب قومش را ترک می‌کند تا به عبادت بپردازد (۵۱ بقره). فرزند سلیمان (ع) می‌میرد (۳۴ ص).

۲) ایجاد منع بر سر راه قهرمان: در قرآن کریم شاهد مواردی هستیم که در آن بر سر راه قهرمان منعی ایجاد می‌شود که می‌توان به این موارد اشاره کرد: خداوند آدم (ع) و همسرش

را از نزدیک شدن به درخت ممنوعه و خوردن میوه‌ی آن نهی می‌کند (۳۵ بقره). خداوند نوشیدن آب نهر را برای سپاهیان طالوت جایز نمی‌داند (۲۴۹ بقره). خضر (ع) موسی (ع) را از پرسیدن سؤال و اعتراض بر کارهایش بر حذر می‌دارد (۷۰ کهف). خداوند نوح (ع) را از این‌که چیزی از او بخواهد که به آن علم ندارد، نهی می‌کند (۴۶ هود). خداوند نوح را از شفاعت برای نجات ستمکاران بر حذر می‌دارد (۳۷ هود).

در قرآن غیر از مواردی که منع بر سر راه قهرمان ایجاد می‌شود دو نوع منع دیگر هم وجود دارد: گاهی قهرمان خود، دیگران را از انجام کارهایی منع می‌کند که این از سایر موارد منع در قرآن پرکاربردتر است و گاهی نیز منع بین سایر شخصیت‌هاست. با توجه به این‌که قرآن کتاب هدایت و داستان‌های آن اغلب داستان‌های انبیاء الهی است، طبیعی است که منع مردم از انجام کارهای ناپسند توسط قهرمانان که همان پیامبرانند، در آن چشم‌گیر است. به مواردی از این دو نوع منع دقت کنید:

الف) قهرمان دیگران را از انجام کاری منع می‌کند: الیاس (ع) مردم قومش را از پرستش «بعل» (۱۲۵ الصافات) و ابراهیم (ع) پدرش آزر را از پرستش بت‌ها منع می‌کند (۷۴ انعام). نوح (ع) پسرش را از ماندن با کافران بر حذر می‌دارد (۴۲ هود) و از قومش می‌خواهد که غیر خدا را نپرستند (۳ نوح). صالح (ع) مردم را از آسیب رساندن به شتر (۷۳ اعراف)، فرمانبرداری و پیروی از سران اسرافکار (۱۵۱ شعراء)، از تباهی بر روی زمین (۷۴ اعراف) و از پرستش غیر خدا (۱۴ فصلت) باز می‌دارد. شعیب (ع) قومش را از کم‌فروشی و تباهی در زمین (۱۸۳ شعراء) باز می‌دارد.

ب) شخصیتی غیر از قهرمان، دیگران را از انجام کاری منع می‌کند: بزرگان قوم نوح (شریر) مردم را از رها کردن معبودانشان نهی می‌کنند (۲۳ نوح).

۲) امر قهرمان به انجام کاری (درخواست یا دعوت از قهرمان برای انجام کاری): پراپ معتقد است که گاهی شکل وارونه‌ی نهی که همان امر است، در داستان دیده می‌شود (پراپ، ۱۳۹۲، ص ۶۲). در قرآن کریم نیز می‌توان مواردی مانند موارد زیر را یافت که در آن انجام کاری چه به صورت امر و چه به صورت پیشنهاد از قهرمان خواسته می‌شود. امر به قهرمان یا توسط خداوند یا توسط سایر شخصیت‌های داستان صورت می‌گیرد. به نمونه‌های زیر توجه کنید:

قوم نوح از او می‌خواهند که غذایی را که وعده داده ، فرود آورد (۳۲ هود). به نوح (ع) امر می‌شود تا کشتی‌ای بسازد (۲۷ مؤمنون) و هنگامی که زمان عذاب الهی فرامی‌رسد، خداوند به نوح (ع) امر می‌کند تا یک جفت از هر حیوان در کشتی‌اش حمل کند و مؤمنان و خانواده‌اش را در کشتی سوار کند (۴۰ هود). موسی (ع) از خضر (ع) می‌خواهد که او را با خود همراه سازد (۶۶ کهف). از ابراهیم (ع) خواسته می‌شود تا خانه‌ی خدا را ویژه‌ی عبادت سازد (۱۲۵ بقره). فرشتگان الهی به لوط (ع) امر می‌کنند که در شب با خانواده‌اش مهاجرت کند (۸۱ هود).

در قرآن غیر از مواردی که از قهرمان درخواست انجام کاری صورت می‌پذیرد، چند نوع امر و درخواست دیگر هم وجود دارد: گاهی قهرمان از شخص دیگری می‌خواهد که کاری را انجام دهد، در مواردی قهرمان از خداوند چیزی را طلب می‌کند، گاهی نیز این خداوند متعال است که از شخصیتی غیر از قهرمان انجام کاری را می‌خواهد. در پاره‌ای موارد نیز گروه‌هایی از مردم به پیامبر زمانشان یا به شخصیت دیگری در داستان، قول انجام کاری را می‌دهند. همان‌طور که مشهود است در امرها و درخواست‌ها ، خداوند، پیامبران و مردم سه طرف ماجرا هستند. به مواردی از این درخواست‌ها توجه کنید:

الف) قهرمانان (پیامبران) انجام کاری را از دیگران می‌خواهند: نوح (ع) قومش را به پرستش خداوند (۵۹ اعراف)، به پرهیز از گناهان، پذیرش رسالت و پیروی از خودش (۳ نوح)، به طلب آمرزش برای خود در درگاه خداوند متعال (۱۰ نوح) و به ترس از خدا و فرمانبرداری از او (۱۰۷-۱۰۹ شعراء) فرامی‌خواند. صالح (ع) قوم ثمود را به یاد کردن نعمت‌های خداوند (۷۴ اعراف)، طلب آمرزش از او (۶۱ هود) و گردن نهادن به فرمانش (۴۳ ذاریات) فرامی‌خواند و از آنان می‌خواهد که ناقه‌ی الهی را آزاد بگذارند (۶۴ هود). شعیب (ع) قومش را به پرستش خداوند (۸۴ و ۸۵ اعراف) و شکیبایی (۸۷ اعراف) می‌خواند و از آنان می‌خواهد تا حق پیمان‌ه ترازو را ادا کنند (۸۵ هود). لوط (ع) از قومش می‌خواهد که به جای انجام آن کار ناپسند، با دختران او ازدواج کنند و از خدا بترسند (۷۸ هود).

ب) در مواردی قهرمان از خداوند چیزی را طلب می‌کند: نوح (ع) از خدا می‌خواهد تا او را از دست قوم ستم‌پیشه نجات دهد (۱۰ قمر)، قومش را عذاب کند و یارانش را نجات بخشد (۱۱۸ شعراء) و برای خود طلب آمرزش می‌کند (۷۵ صافات). صالح (ع) از خداوند درخواست کمک می‌کند (۳۹ مؤمنون). پیامبران از خداوند طلب یاری می‌کنند (۱۵ ابراهیم). شعیب (ع) از خداوند می‌خواهد که بین او و کافران به حق داوری کند (۸۹ اعراف). ابراهیم (ع) از خداوند

می‌خواهد تا چگونگی زنده کردن مردگان را به او بنمایاند (۲۶۰ بقره). زکریا (ع) نشانه‌ای بر صحت وعده‌ی فرزند به خود از خداوند درخواست می‌کند (۱۰ مریم).

ج) گاهی نیز این خداوند متعال است که انجام کاری را از شخصیتی غیر از قهرمان می‌خواهد: خداوند به فرشتگان امر می‌کند تا بر آدم پس از تکامل خلقت او سجده کنند (۵۰ کهف). فرزندان اسرائیل به پیروی از آیین ابراهیم فراخوانده می‌شوند (۹۵ آل عمران).

د) گاهی گروه‌هایی از مردم به پیامبر زمانشان یا به شخصیت دیگری در داستان قول انجام کاری را می‌دهند: اکثریت قوم بنی‌اسرائیل قول می‌دهند که در صورت حضور فرمانروا در راه خدا بجنگند (۲۴۶ بقره). بنی‌اسرائیل در زمان یوشع (ع) با خدا پیمان می‌بندند که بر آیین الهی پایدار بمانند (۱۲ مائده). موسی (ع) پس از دوبار نقض نهی دوباره از خضر می‌خواهد که به او فرصتی دوباره بدهد (۷۶ کهف).

لازم به ذکر است که در مواردی سؤالی توسط قهرمان یا دیگران پرسیده می‌شود که حالت عتاب دارد. این‌گونه سؤالات حکایت از امر یا نهی می‌کند: نوح (ع) (۱۰۶ شعراء) و صالح (ع) (۱۴۲ شعراء) از قومش می‌پرسند که آیا از عذاب الهی پروا نمی‌کنید؟ صالح (ع) با گفتن جملاتی سؤالی مانند «چرا از شرک توبه نمی‌کنید و از خدا نمی‌خواهید که شما را بیمارزد؟» قومش را از شرک، نهی و به روی آوردن به خدا امر می‌کند (۴۶ نمل).

۳) نقض منع یا امر توسط قهرمان: در موارد محدودی پیامبران که قهرمانان داستان‌های قرآن هستند، نیز نقض نهی می‌کنند. به عنوان مثال، حضرت آدم (ع) به میوه‌ی ممنوعه نزدیک شده و آن را می‌خورد (۱۱۵ طه). نوح (ع) شفاعت فرزندش را که از ستمگران است، می‌کند (۲۷ مؤمنون). در داستان خضر (ع) و موسی (ع) این موسی (ع) است که با سؤال پرسیدن از خضر (ع) نقض نهی می‌کند (۷۱ و ۷۴ کهف).

نقض نهی یا انجام ندادن امر در داستان‌های قرآن بیشتر در رد سفارشات انبیاء الهی توسط مردم زمانشان دیده می‌شود. با این حال نپذیرفتن فرمان خداوند توسط شیطان و پیمان‌شکنی‌های اقوام نیز در موارد محدودی قابل مشاهده است.

الف) گاهی مردم آنچه را که قهرمان داستان آنان را از آن نهی کرده‌اند نمی‌پذیرند: قوم الیاس او را تکذیب می‌کنند و به پرستش «بعل» ادامه می‌دهند (۱۲۷ الصافات). قوم نوح

(ع) (۶ نوح)، قوم صالح (ع) (۷۶-۷۵ اعراف) و قوم شعیب (۹۱ هود) دعوت آنان را نمی‌پذیرند. قوم ثمود از فرمان صالح (ع) مبنی بر آزاد گذاشتن شتر امتناع می‌ورزند (۷۷ اعراف). قوم عاد نیز دعوت پیامبرشان را نمی‌پذیرند (۵۳ هود). اکثریت سپاهیان طالوت از آب نهر می‌نوشند (۲۴۹ بقره).

ب) شیطان فرمان خداوند را نمی‌پذیرد و عصیان می‌کند: شیطان فرمان خداوند مبنی بر سجده بر انسان را نمی‌پذیرد (۳۱ حجر).

ج) گاهی پیمان و قولی شکسته می‌شود: اکثریت قوم بنی‌اسرائیل علی‌رغم قولشان مبنی بر جنگ در راه خدا با حضور فرمانروا از این کار سرباز می‌زنند (۲۴۶ بقره). بنی‌اسرائیل پیمان با خدا مبنی بر پایدار بودن بر آیین الهی را می‌شکنند (۱۳ مائده).

۴) خبرگیری شریر: در پاره‌ای موارد در متن داستان‌های قرآن شخصیت شریر داستان به خبرگیری می‌پردازد. برای مثال، اشراف قوم نوح از او می‌خواهند که درباره‌ی افرادی که به او گرایش یافته و از او پیروی می‌کنند، به آنان خبر دهد (۱۱۱ شعراء). اشراف قوم ثمود از ایمان‌آوردگان درباره‌ی رسالت صالح (ع) پرس‌وجو می‌کنند (۷۵ اعراف). قوم عاد از پیامبرشان هود (ع) درباره‌ی این‌که چه کسی از آنان نیرومندتر است (۱۵ فصلت) و همچنین درباره‌ی خداوند (۷۰ اعراف) کسب اطلاع می‌کنند. قوم اشموئیل از علت انتخاب طالوت به عنوان فرمانروا می‌پرسند و این انتخاب را زیر سؤال می‌برند (۲۴۷ بقره). مردم مدین از شعیب (ع) درباره‌ی رها ساختن باورها و کارهایشان می‌پرسند (۸۷ هود).

در داستان‌های قرآن دو نوع خبرگیری دیگر نیز دیده می‌شود: در بسیاری از موارد این قهرمان داستان است که به خبرگیری از خداوند، قومش یا سایرین می‌پردازد و در موارد محدودی هم، این شخصیت‌های غیر از قهرمان و شریرند که به خبرگیری می‌پردازند.

الف) خبرگیری قهرمان: زکریا (ع) هنگامی که وعده‌ی خداوند مبنی بر اعطای فرزندی به خود با وجود کهولت سن را می‌شنود، از او درباره‌ی آن می‌پرسد (۸ مریم). موسی (ع) از خضر نبی، علت کشتن بی‌گناه (۷۴ کهف) و علت سوراخ کردن کشتی (۷۱ کهف) را می‌پرسد. شعیب (ع) با عتاب به قوم خود می‌گوید: «ای قوم من، به من خبر دهید، اگر بر معجزه‌ای که از جانب پروردگار من است و رسالتم را تأیید می‌کند، اتکا داشته باشم و از جانب خود به من رزقی نیکو (وحی معارف و احکام دین) که شما را به وسیله آن راه نمایم، عطا کرده باشد، آیا

می‌پندارید کاری نابخردانه می‌کنم که شما را به خدا و پرستش او فرا می‌خوانم و از داد و ستدهای نادرست باز می‌دارم؟» (۸۸ اعراف). ابراهیم (ع) درباره‌ی وعده‌ی فرشتگان به او مبنی بر داشتن پسری در کهولت سن کسب اطلاع می‌کند (۵۴ حجر) و در بخش دیگری از قرآن از خداوند درباره‌ی پیشوایی فرزندانش می‌پرسد: «آیا از فرزندان من نیز کسی را پیشوای مردم قرار می‌دهی؟» (۱۲۴ بقره). یعقوب (ع) از فرزندانش سؤال می‌کند که بعد از مرگش چه را خواهند پرستید (۱۳۳ بقره). صالح (ع) می‌خواهد بداند که به چه علتی قومش خواهان تعجیل در عذاب هستند (۴۶ نمل).

ب) **خبرگیری سایر شخصیت‌ها:** همسر ابراهیم (ع) با تعجب درباره‌ی وعده‌ی الهی یعنی تولد اسحاق (ع) از فرشتگان می‌پرسد (۷۲ هود).

توجه به این دو نکته نیز ضروری است: اولاً گاهی خبرگیری برای به چالش کشیدن گروه‌هایی است که ادعای انجام کاری را داشتند: اشموئیل (ع) از قومش می‌پرسد که آیا واقعاً در صورت داشتن فرمانروا در راه خدا می‌جنگند (۲۴۶ بقره). در این موارد نوعی گرفتن قول هم مدنظر بوده است. ثانیاً در مواردی خداوند چیزی را از شخصیت‌ها می‌پرسد، برای مثال، خداوند دلیل سرپیچی شیطان را از او جویا می‌شود (۱۲ اعراف، ۳۲ حجر) و از ابراهیم (ع) درباره‌ی ایمان آوردنش سؤال می‌کند (۲۶۰ بقره). این گونه سؤالات برای این است که این شخصیت‌ها به تفکر درباره‌ی عمل یا خواسته‌شان بپردازند و گرنه خداوند بی‌نیاز از این است که چیزی را از کسی بپرسد.

۵) **خبریابی شریک:** گاهی شخصیت شریک در متن داستان خبری را کسب می‌کند. به موارد زیر توجه کنید:

نوح (ع) به قومش از خداوند یا روز قیامت (۲۳ مؤمنون) و خود و دعوتش (۲۶-۲۵ هود) خبر می‌دهد. این پیامبر الهی به اسراف قومش درباره‌ی افرادی که به او گرایش یافته و از او پیروی می‌کنند و رفتار خودش با آن‌ها خبر می‌دهد (۱۱۵-۱۱۲ شعراء) و از خواری اشراف قومش در آینده (۳۸-۳۹ هود) پرده برمی‌دارد. پیامبر به قومش درباره‌ی ساختگی نبودن قرآن اطلاع می‌دهد (۳۵ هود). شعیب (ع) به قومش درباره‌ی خود و رسالتش می‌گوید (۱۸۴-۱۷۷ شعراء) و به آن‌ها اعلان می‌کند که راه خود را ادامه خواهد داد (۸۹ اعراف). قوم عاد نیز به وسیله‌ی پیامبرشان از وجود خداوند یکتا و ضرورت پرستش او مطلع می‌شوند (۵۲-۵۰ هود). صالح (ع)

قومش را از رسالتش باخبر می‌کند (۱۵۲-۱۴۳ شعراء). قوم لوط از ورود چندین مهمان زیبارو به خانه‌ی لوط (ع) مطلع می‌شوند (۷۸ هود).

در داستان‌های قرآن دو نوع خبریابی دیگر نیز دیده می‌شود: در بسیاری از موارد این قهرمان داستان است که از امری با خبر می‌شود و در موارد محدودی هم این شخصیت‌های غیر از قهرمان و شریبند که در جریان موضوعی قرار می‌گیرند.

الف) خبریابی قهرمان: خداوند به زکریا (ع) هنگامی که از وعده‌ی خداوند مبنی بر اعطای فرزندی به خود با وجود کهولت سن تعجب می‌کند از توان خود در خلقت انسان خبر می‌دهد (۹ مریم) و از نشانه‌ای بر وعده‌ی راستینش به زکریا (ع) خبر می‌دهد: او سه شبانه‌روز قادر به تکلم نخواهد بود (۱۰ مریم). خضر (ع) موسی (ع) را از حکمت کارهایش باخبر می‌کند (۸۲-۷۸ کهف) و اعتراف می‌کند که آنچه انجام داده است مأموریتی از جانب خداوند بوده است. نوح (ع) از احتمال وقوع عذاب آگاه می‌شود (۱ نوح). یکی از طرفین دعوا مآوقع را به داود (ع) می‌گوید تا مورد قضاوت قرار گیرند (۲۳ ص). خداوند به آدم (ع) درباره‌ی احتمال فریب او توسط ابلیس هشدار می‌دهد (۱۱۸ طه). فرزندان یعقوب (ع) در پاسخ سؤال پدر که از آنان درباره‌ی راهی که پس از مرگ او در پیش خواهند گرفت می‌پرسد، به او این‌طور می‌گویند که: «خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدایی یگانه است، می‌پرستیم و ما تسلیم و فرمانبردار او هستیم» (۱۳۳ بقره). فرشتگان الهی به ابراهیم (ع) نوید آمدن اسحاق و یعقوب را می‌دهند (۷۱ هود) و پس از دادن این مژده به او علی‌رغم کهولت سن، درستی وعده‌شان را تأیید می‌کنند (۵۵ حجر). خداوند به سؤال ابراهیم (ع) مبنی بر امامت فرزندان او این‌طور پاسخ می‌دهد: «امامت، عهد من است، و عهد من به کسانی از فرزندان تو که ستمکارند، نمی‌رسد» (۱۲۴ بقره) و او را در جریان فرجام تلخ کافران قرار می‌دهد (۱۲۶ بقره).

ب) خبریابی سایر شخصیت‌ها: خداوند به فرشتگانش از خلقت انسان (۲۸ حجر) و به پیامبرش از سرگذشت فرزندان آدم (۲۷ مائده) و اشموئیل (ع) (۲۴۶ بقره) خبر می‌دهد. شعیب (ع) قومش را از قدرت خدا و عذاب سخت الهی آگاه می‌کند (۹۳ هود). اشراف قوم مدین به مؤمنان اعلان می‌کنند که از نظر آن‌ها زیانکار خواهند بود (۹۰ اعراف). شعیب (ع) نیز به قومش خبر می‌دهد از این‌که سرنوشتشان دیگر او را ناراحت نخواهد کرد (۹۳ اعراف). اشموئیل (ع) از برگزیده شدن طالوت به عنوان فرمانروا، و علت این انتخاب، قومش را مطلع می‌سازد (۲۴۷

بقره). داود (ع) بین طرفین دعوا قضاوت می‌کند و مقصر را به آنان اعلام می‌کند (۲۴ ص). صالح (ع) به قومش درباره‌ی خدا (۶۱ هود)، معجزه‌ی الهی (۱۵۶ شعراء) و مقدر شدن عذاب الهی برای آنان (۴۷ نمل) هشدار می‌دهد. صالح (ع) در آیات ۴۴-۶۳ هود نظر خودش را درباره‌ی رسالتش ابراز می‌کند و در آیه‌ی ۶۵ همان سوره وقوع عذاب الهی بعد از سه روز را به مردم اعلام می‌کند.

لازم به ذکر است که در مواردی شخصیتی به خداوند چیزی را اطلاع می‌دهد که این نوع خبردهی، با خبردهی‌های معمول، قابل مقایسه نیست چراکه خداوند عالم مطلق است. برای مثال، شیطان دلیل سرپیچی از فرمان خداوند را به او می‌گوید (۷۶ ص). ابراهیم (ع) به خداوند اطلاع می‌دهد که به معاد ایمان دارد (۲۶۰ بقره).

۶) تلاش شریر برای فریب قربانی: گاهی شریر داستان درصدد است تا دیگران را بفریبد. برای مثال، شیطان، تلاش می‌کند تا آدم و حوا را فریب دهد (۲۰ اعراف). مهتران قوم نوح درصددند تا مردم را اغوا کرده و از طریق هدایت بازدارند (۲۲-۲۳ نوح)، آنان با دیوانه خواندن پیامبر خدا، مردم را از او دور می‌کنند (۹ قمر). مهتران قوم ثمود سعی می‌کنند تا مردم را بفریبند (۳۳-۳۸ مؤمنون). شیطان، کارهای ناروای مردم عاد و ثمود را در نظرشان بیاراست (۳۸ عنکبوت).

۷) فریب خوردن قربانی: تلاش شریر برای اغوای سایرین در مواردی مؤثر واقع می‌شود. به عنوان نمونه، آدم و حوا فریب شیطان را می‌خورند و نقض نهی می‌کنند (۱۲۱ طه). سران قوم نوح می‌توانند تعداد زیادی از مردم را گمراه کنند (۲۴ نوح).

۸) شرارت یا احساس کمبود: شرارت یا احساس کمبود به عنوان عاملی مهم در پیشبرد سیر اصلی داستان، در قرآن هم به وفور دیده می‌شود. به این مثال‌ها توجه کنید: زکریا (ع) کمبود یک فرزند در زندگیش را احساس می‌کند (۸۹ انبیا). فرعون به مخالفت با پیامبر خدا می‌پردازد (۹ حاقه). عزیز (ع) در باور معاد شک دارد (۲۵۹ بقره). قابیل پس از رد شدن هدیه‌اش در درگاه خداوند، حسادت می‌کند (۲۷ مائده) و برادرش هابیل را به قتل می‌رساند (۳۰ مائده). شیطان از خاطر یوشع (ع) می‌برد که جریان زنده شدن ماهی را به موسی (ع) بگوید (۶۳ کهف). قوم نوح (ع) و به خصوص بزرگان قومش سخن او را نمی‌پذیرند و او را دروغگو می‌شمردند (۹ قمر). آنان او را تکذیب می‌کنند (۷۳ یونس)،

آیات الهی را دروغ می‌انگارند (۷۷ انبیاء) و بر نپذیرفتن حق و تکبرورزی اصرار می‌کنند (۶ نوح) و همچنین او را تهدید به سنگسار شدن می‌کنند (۱۱۶ شعراء). قوم ثمود کوردلی را بر هدایت ترجیح می‌دهند (۱۷ فصلت)، پیامبرشان را جادو شده و عقل‌زدست‌داده (۱۵۳ شعراء) یا متکبر و دروغپرداز (۲۴-۲۵ قمر) می‌خوانند، با مؤمنانشان به جدال برمی‌خیزند (۴۵ نمل) و سرکشی می‌کنند (۴۴ ذاریات)، در زمین تکبر می‌ورزند (۷۵ اعراف)، به خداوند کافر می‌شوند و آخرت را دروغ می‌شمردند (۳۳ مؤمنون)، آن‌ها دعوت صالح (ع) را نمی‌پذیرند و از فرمان او مبنی بر آزاد گذاشتن شتر امتناع می‌ورزند (۷۷-۷۵ اعراف)، نشانه‌ی خداوند را دروغ می‌شمردند (۵۹ اسراء) و سرانجام ناقه‌ی الهی را می‌کشند (۶۵ هود). قوم ثمود حتی وعده‌ی عذاب الهی را نیز مسخره (۴۶ نمل) و پیامبرشان را تکذیب (۱۴۱ شعراء) می‌کنند. نه گروه از آنان به فساد و تبهکاری روی می‌آورند و در صدد اصلاح امور بر نمی‌آیند (۴۸ نمل)، آنان هم‌قسم می‌شوند که برای کشتن صالح (ع) نقشه‌ای بکشند (۴۹ نمل). قوم عاد در زمین سرکشی (۱۵ فصلت) و نشانه‌های خدا را انکار می‌کنند (۱۵ فصلت) و پیامبرشان را تکذیب می‌کنند (۱۸ قمر) و دعوت او را نمی‌پذیرند (۵۳ هود). مردم مدین پیامبرشان شعیب را تهدید می‌کنند که اگر به راهش ادامه دهد، او را از شهر بیرون خواهند کرد (۸۸ اعراف) یا این‌که سنگسار خواهد شد (۹۱ هود). آنان تکبر می‌ورزند، به شعیب (ع) ایمان نمی‌آورند (۸۸ اعراف)، در زمین به ستمکاری می‌پردازند (۷۸ حجر) و از نشانه‌های آشکار الهی روی برمی‌تابند (۸۱ حجر). قوم لوط راه پرستش را به خطا می‌پیمایند و فرستاده‌ی پروردگارشان را نافرمانی می‌کنند (۹ حاقه). آنان مرتکب کارهای زشت می‌شوند (۷۸ هود) و تصمیم می‌گیرند تا لوط (ع) را به خاطر پاکی از شهرشان بیرون کنند (۸۲ اعراف). آنان پیامبر خدا را تهدید به به نفی بلد می‌کنند (۸۲ اعراف). بین دو گروه اختلاف و نزاع درمی‌گیرد (۲۱ ص) و برای رفع آن به داود مراجعه می‌کنند.

توجه به نکات زیر درباره‌ی شرارت و احساس کمبود ضروری است:

الف) گاهی احساس نیاز یک موجود غیر از انسان باعث آغاز ماجرا می‌شود: یک ماهی بزرگ به دنبال غذاست (۱۴۱ صافات). گوسفندان کشتزاری را خراب می‌کنند (۷۸ انبیاء).

ب) همیشه احساس کمبود منشأ شر ندارد: سران بنی‌اسرائیل در زمان اشموئیل (ع) از نبودن فرمانروایی که تحت فرمان او در راه خدا بجنگند، گله‌مند هستند (۲۴۶ بقره).

ج) گاهی غفلتی از سوی قهرمان صورت می‌گیرد: داود (ع) به علت شتاب در قضاوت دچار لغزش می‌شود (۲۴ ص). آدم به خوردن میوهی ممنوعه تمایل می‌یابد و سرانجام نافرمانی می‌کند (۱۲۱ طه).

۹) صدمه‌ی شریر به قهرمان یا یکی از اعضای خانواده و برملا شدن آن کمبود: ایوب (ع) از آسیبی که به او رسیده، به درگاه خداوند پناه می‌برد (۸۳ انبیاء). شیطان به ایوب (ع) آسیب می‌رساند (۴۱ ص).

۱۰) مواجهه‌ی جوینده: مواجهه‌ی جوینده در داستان‌هایی وجود دارند که قهرمان جستجوگر وجود دارد. نمونه‌ی بارز آن را در داستان حضرت موسی (ع) می‌توان دید: موسی (ع) که در بیابانی با خانواده‌اش سرگردان است، به دنبال یافتن راهنمایی در کنار آتش مشاهده‌شده است (۱۰ طه).

۱۱) ترک خانه توسط قهرمان: یونس (ع) قومش را ترک می‌کند (۸۷ انبیاء).

۱۲) آزمایش قهرمان: گاهی قهرمان داستان مورد آزمایش خداوند قرار می‌گیرد. برای مثال، خداوند عزیر (ع) را که به معاد شک کرده است صد سال می‌میراند و سپس زنده می‌کند (۲۵۹ بقره). خداوند ابراهیم (ع) را با اموری امتحان می‌کند (۱۲۴ بقره) و از او می‌خواهد تا با تمام وجود تسلیم شود (۱۳۱ بقره). خداوند آدم (ع) را در پذیرش فرمانش مورد آزمایش قرار می‌دهد (۱۹ اعراف). یونس (ع) که قومش را رها کرده است، با بلعیده شدن توسط ماهی بزرگ آزمایش می‌شود (۸۷ انبیاء). نوح (ع) و قومش در معرض امتحان الهی قرار می‌گیرند (۳۰ مؤمنون). داود (ع) با قضاوت بین طرفین دعا، مورد آزمایش خداوند قرار می‌گیرد (۲۴ ص).

گاهی نیز بر آزمودن سایر شخصیت‌ها اشاره شده است. به عنوان نمونه، خداوند فرشتگان و شیطان را در اطاعت از امرش امتحان می‌کند (۲۹ حجر). خداوند، سپاهیان طالوت را با قرار دادن نهری بر سر راهشان و منع نوشیدن آب مورد آزمایش قرار می‌دهد (۲۴۹ بقره). مردم، مورد ابتلا و امتحان خداوند، قرار می‌گیرند (۹۴ اعراف).

۱۳) واکنش قهرمان به اعطاگر: هنگامی که عزیر (ع) از مردن و زنده شدن مجدد خود بعد از صد سال باخبر می‌شود، به توانایی خداوند اعتراف می‌کند (۲۵۹ بقره). ابراهیم (ع) می‌خواهد که از فرزندانش هم، پیامبرانی برگزیده شوند (۱۲۴ بقره).

۱۴) به دست آوردن توانایی استفاده از عامل جادویی توسط قهرمان: عامل جادویی از نظر پراپ (۱۳۹۲، ص ۹۴) شامل الف) جانوران، ب) اشیایی که دارای خاصیت جادویی هستند یا از میان آنان خاصیت جادویی ظهور می‌کند و ج) صفات و توانایی‌هایی است که مستقیماً به قهرمان داده می‌شود. در قرآن بیشتر مورد (ج) دیده می‌شود. به موارد زیر دقت کنید:

به صالح (ع) ناقه‌ای الهی و بابرکت اعطا می‌شود (۵۹ حجر). عصای موسی (ع) به اذن خداوند تبدیل به اژدها می‌گردد (۳۱ قصص). کوه‌ها برای داود (ع) رام می‌شوند (۱۱ سبأ)، پرندگان با او هم‌آوا می‌شوند تا تسبیح خداوند را بگویند (۱۹ ص)، به او فن زره‌سازی یاد داده می‌شود (۸۰ انبیاء) و به او فرمانروایی، حکمت و توان فصل خصومت داده می‌شود (۲۰ ص). خداوند تندباد را برای سلیمان (ع) رام می‌کند (۸۱ انبیاء) و جنیان شرور را به خدمت او وامی‌دارد (۸۲ انبیاء). به داود (ع) و فرزندش دانشی از جانب خداوند اعطا می‌گردد (۱۵ نمل). چشمه‌ی آبی به ایوب (ع) توسط خداوند اعطا می‌شود که باعث سلامتی او می‌گردد (۴۲ ص). فرشتگان الهی به صورت مهمان بر ابراهیم (ع) (۵۲ حجر) و لوط (ع) (۷۷ هود) نازل می‌شوند. همسر ابراهیم (ع) علی‌رغم سالخوردگی قابلیت بارداری می‌یابد (۷۱ هود). دانشی بی‌همتا از طرف خداوند به خضر (ع) داده می‌شود (۶۵ کهف). به ابراهیم (ع)، ملکوت آسمان‌ها و زمین نشان داده می‌شود تا حقایقی را دریابد (۷۵ انعام) و درجاتی از علم و هدایت به او (ع) (۸۳ انعام) اعطا می‌گردد. خداوند، در کودکی به یحیی (ع) دانش معارف الهی را ارزانی می‌دارد (۱۲ مریم). خداوند به آدم این فرصت را می‌دهد تا با کلماتی به درگاه او توبه کند (۳۷ بقره). به پیامبران (۱۶۳ نساء) وحی می‌گردد.

توجه به این نکات نیز لازم است که: اولاً استجاب دعا را نیز می‌توان به عنوان عاملی در نظر گرفت که از میان آن اسباب و علل انجام کاری ظهور می‌کند. ثانیاً گاهی عاملی جادویی به عنوان نشانه‌ای برای انجام کاری، در سر راه شخصیت‌های غیر از قهرمان ظاهر می‌شود. این را می‌توان حاکی از یاریگری خداوند حتی برای شخصیت‌های شریر دانست که بر صفت رحمانیت خداوند دلالت می‌کند.

الف) استجاب دعا را نیز می‌توان نوعی عامل ماورایی مافوق‌بشری دانست. در قرآن، شاهد مواردی از این عامل ماورایی هستیم. برای مثال، دعای ایوب (ع) (۴۲ ص) و نوح (ع) (۱۱ قمر) مستجاب می‌شود. دعای زکریا (ع) مورد اجابت قرار می‌گیرد و به او فرزندی داده می‌شود در حالی که همسرش سالخورده و نازا بود (۷ و ۱۲ مریم).

ب) گاهی عاملی ماورایی به عنوان نشانه‌ای برای انجام کاری در سر راه شخصیت‌های غیر از قهرمان ظاهر می‌شود: خداوند با فرستادن کلاغی دفن کردن مردگان را به قابیل می‌آموزد (۳۱ مائده). صندوق عهد به عنوان نشانه‌ای بر انتخاب طالوت، توسط خداوند به سوی قوم بنی‌اسرائیل می‌آید (۲۴۸ بقره).

لازم به ذکر است که از نظر پراپ (۱۳۹۲ : ۹۴) عوامل جادوئی می‌توانند جانوران، اشیاء دارای خاصیت جادویی یا صفات و توانایی‌هایی مانند قدرت تغییرشکل باشند که به قهرمان اعطا می‌گردند تا او را در جهت رفع مصیبت یا کمبود، یاری رسانند. عوامل یاریگر در قرآن تنوع بیشتری دارند و از نظر ماهیت با آنچه توسط پراپ در داستان‌های پریان مشاهده شده است، تفاوت دارند. علاوه بر این، اغلب آن‌ها، توسط خداوند و در راستای نیل قهرمان یا حتی سایر شخصیت‌های داستانی به هدف بزرگی که همان هدایت جامعه‌ی بشری است، در اختیار آنان قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، اگرچه صرف وجود آن‌ها، به عنوان عوامل یاریگر در پیشبرد رویدادهای داستان‌ها، من جمله داستان‌های قرآن، قابل تأیید است؛ این عوامل در قرآن با توجه به این که در خدمت هدفی متعالی قرار می‌گیرند، در سطحی فراتر از داستان‌های عامیانه هستند.

۱۵) انتقال قهرمان به مکان موردنظر: در پاره‌ای از داستان‌ها، مواردی از انتقال قهرمان به یک مکان خاص قابل رؤیت است. به عنوان نمونه، آدم و حوا به زمین فرود می‌آیند (۳۷ بقره). یونس (ع) در شکم ماهی جای می‌گیرد (۱۴۲ صافات). موسی (ع) و جوان همراهش به محل ملاقات با خضر می‌رسند (۶۱ و ۶۵ کهف). خضر (ع) و موسی (ع) به کشتی موردنظر (۷۱ کهف)، به محل پسر نوجوان (۷۴ کهف) و به دیاری که محل دیوار در حال فروریختن است، (۷۷ کهف) می‌رسند.

لازم به ذکر است که گاهی این شریک است که خود را به مکان موردنظر می‌رساند. برای مثال، قوم لوط پس از شنیدن خبر ورود مهمانان زیبارو به خانه‌ی لوط (ع)، خود را به خانه‌ی او می‌رسانند (۷۸ هود).

۱۶) نبرد مستقیم قهرمان و شریک: قهرمان گاهی در داستان تصمیم می‌گیرد، با شخصیت شریک یا دشمن رودر رو شود. برای مثال، طالوت و سپاهیان‌ش با جالوت و سپاهیان‌ش روبه‌رو شده و می‌جنگند (۲۵۹ بقره). ابراهیم (ع) که در طلب هدایت خلاق است، با پادشاه زمان به مقابله می‌پردازد و در صدد است تا با استدلال او را به راه مستقیم هدایت کند (۲۵۸ بقره).

ابراهیم (ع) مردم را در پرستش ستاره، ماه و خورشید به چالش می‌کشد تا به آن‌ها نشان دهد که هیچ‌یک درخور ستایش نیستند (۷۸-۷۶ انعام) و با قومش به محاجه درباره‌ی خداوند می‌پردازد (۸۲-۸۰ انعام). نوح (ع) در مقابل قومش قرار می‌گیرد (۷۱ یونس).

در موارد محدودی نیز شریب در مقابل شخصیتی غیر از قهرمان قرار می‌گیرد. بارزترین مورد، رویارویی شیطان با خداوند است: شیطان که خداوند را سبب گمراهی خویش می‌داند، از خداوند فرصت می‌خواهد تا او نیز بندگان خدا را گمراه کند (۶۲ اسرا).

۱۷) بدنامی قهرمان: از نظر پراپ (۱۳۹۲، ص ۱۱۱-۱۱۰) در این خویشکاری، قهرمان با زخمی یا نشانی بر بدن علامت‌گذاری می‌شود. در قرآن کریم موردی که حکایت از نشانی بر جسم باشد دیده نمی‌شود. با این حال، در چند مورد قهرمان با تهمتی به‌طور موقت بدنام می‌گردد. برای مثال، به مریم مقدس تهمت بزرگی زده می‌شود (۱۵۶ نساء). قومش او را متهم به انجام گناه بزرگی می‌کنند (۲۷ مریم). پس از این‌که عزیز مصر، یوسف (ع) را در کشمکش با زلیخا در آستانه‌ی در می‌بیند، ماجرای یوسف (ع) و زلیخا در شهر می‌پیچد (۳۵-۲۵ یوسف).

۱۸) شکست خوردن شریب: گاهی در داستان شریب مغلوب می‌گردد. برای مثال، جالوت در نبرد با طالوت کشته می‌شود و سپاهیان‌ش شکست می‌خورند (۲۵۱ بقره). نوح (ع) بر مردم کافر (۷۷ انبیاء) و بر دروغ‌شمرندگان آیات الهی پیروز می‌گردد (۷۷ انبیاء). کافران زمان پیامبر اکرم (ص) (۱۱ ص) و قارون، فرعون و هامان در برابر خداوند مغلوب می‌شوند (۳۹ عنکبوت).

۱۹) رفع کمبود اولیه: داستان معمولاً در این خویشکاری به اوج خود می‌رسد و کمبود اولیه برطرف می‌شود. در قرآن می‌توان شاهد مواردی از این خویشکاری بود:

ایوب (ع) هم سلامتی و هم خانواده‌اش را بازمی‌یابد (۴۳-۴۲ ص). او با یاری خداوند همسرش را با یک دسته‌ی گیاه می‌زند تا هم قسمش شکسته نشود و هم همسرش آسیب نبیند (۴۴ ص). یحیی (ع) به زکریا (ع) که فاقد فرزند است، اعطا می‌شود (۹۰ انبیا). خداوند طالوت را به عنوان فرمانروا برای بنی‌اسرائیل در زمان اشموئیل (ع) می‌فرستد (۲۴۷ بقره). خضر (ع) با سوراخ کردن کشتی، مانع از غصب آن توسط پادشاه می‌شود (۷۱ کهف). خضر (ع) با کشتن پسر نوجوان کافر و سرکش، والدینش را از قرار گرفتن در تنگنا و آزار نجات می‌دهد (۷۴ کهف).

لازم به یادآوری است که بزرگ‌ترین نیاز و کمبود بشر، نیاز او به هدایت است که خداوند، با فرستادن پیامبران آن را برطرف کرده است: در آیات قرآن بر فرستادن نوح (ع) (۱ نوح)، الیاس (ع) (۱۲۳ صافات)، یونس (ع) (۱۳۹ و ۱۴۷ صافات)، شعیب (ع) (۸۴ هود)، هود (ع) (۶۵ اعراف)، صالح (ع) (۴۵ نمل)، لوط (ع) (۸۰ اعراف) به سوی قومشان و بر گزینش دوازده مهتر برای هدایت بنی‌اسرائیل (۱۲ مائده) تأکید شده است. در آیه‌ی ۹ سوره‌ی ابراهیم، هم بر فرستادن پیامبرانی به سوی اقوام مختلف صحه گذاشته شده است.

گاهی موجودی غیر از انسان نیازش را به وسیله‌ای برطرف می‌کند و باعث وقوع رویدادهایی می‌شود: ماهی بزرگ با خوردن یونس (ع) سیر می‌شود (۱۴۲ صافات).

۲۰) بازگشت قهرمان: قهرمان پس از مدتی غیبت برمی‌گردد. مثلاً، یونس (ع) از شکم ماهی نجات می‌یابد و دوباره به میان قومش برمی‌گردد (۸۸ انبیاء). موسی (ع) پس از چهل روز ترک قوم بنی‌اسرائیل، برمی‌گردد (۸۶ طه).

۲۱) تعقیب قهرمان: این خویشکاری در داستان حضرت موسی (ع) وجود دارد، آن‌گاه که او و قوم بنی‌اسرائیل توسط فرعون تعقیب می‌گردند (۷۸ طه). موسی (ع) پس از کشتن قبطی، از جنگال فرعونیان می‌گریزد (۲۱ قصص) و در گفت‌وگو با فرعون نیز از فرار خودش پس از کشتن قبطی سخن می‌گوید (۲۱ شعراء).

۲۲) رهایی قهرمان از تعقیب: تعقیب موسی (ع) و بنی‌اسرائیل توسط فرعون با غرق شدنش به پایان می‌رسد (۷۸ طه).

۲۳) ورود قهرمان به مکانی دیگر به طور ناشناخته: گاهی قهرمان در جریان ماجرای به مکانی می‌رسد. مثلاً موسی (ع) پس از فرار به خاطر کشتن قبطی، به دیار مدین می‌رسد و توفیق خدمت به شعیب (ع) را می‌یابد (۲۲-۲۹ قصص). او هنگام بازگشت به مصر نیز ناشناخته به سرزمین مقدس طوی می‌رسد و توفیق شنیدن صدای پروردگار را پیدا می‌کند (۱۰-۱۲ طه). یوسف (ع) به عزیز مصر فروخته می‌شود و بدان‌جا برده می‌شود (۲۱ یوسف).

گاهی نیز شخصیتی دیگر در داستان به طور ناشناخته به مکانی می‌رسد که این امر سرمنشأ حوادث دیگری می‌گردد، برای مثال، هدهد سلیمان به دیار سبا می‌رود و برای او از بی‌ایمانی مردمان آن سرزمین خبر می‌آورد (۲۲ نمل).

۲۴) طرح ادعاهای بی‌اساس توسط قهرمان دروغین یا شریر: در قرآن شاهد مواردی از ادعاهای بی‌اساس افراد شریر هستیم، به عنوان نمونه به این مثال‌ها توجه کنید: سامری و یارانش تندیس گوساله‌ای که صدای گوساله داشت، پدید می‌آوردند و آن را معبود موسی و بنی‌اسرائیل می‌دانند (۸۸ طه). پادشاه زمان ابراهیم (ع) ادعا می‌کند که از آنجا که او قادر به دادن حیات یا میراندن مردم است، پس خداست (۲۵۸ بقره). فرعونیان دلیل اظهارات موسی (ع) را این می‌دانستند که او با ادعای پیامبری می‌خواهد به ریاست برسد و بزرگی و پیشوایی در این سرزمین از آن خود کند (۷۸ یونس) و آنان را از سرزمینشان بیرون کند (۵۷ طه). یهودیان ادعا می‌کنند که عیسی بن مریم (ع) کشته شده است (۱۵۷ نساء).

در بررسی این خویشکاری در قرآن دو نکته جلب توجه می‌کند: اولاً گاهی ادعایی توسط مردمی صورت می‌گیرد که درست یا غلط بودن آن در سیر حوادث داستان مشخص می‌شود. ثانیاً گاهی تصورات غلط قهرمان یا سایر شخصیت‌ها به بروز ماجراهایی منجر می‌شود.

الف) طرح ادعاهای بی‌اساس توسط مردم: قوم بنی‌اسرائیل در زمان اشموئیل (ع) ادعا می‌کنند که در صورت وجود فرمانروای مناسب در راه خدا پیکار خواهند کرد (۲۴۶ بقره).

ب) گاهی تصورات غلط قهرمان یا سایر شخصیت‌ها به بروز ماجراهایی منجر می‌شود: یونس (ع) که از دست قومش عصبانی است با این خیال باطل که رها کردن آن‌ها باعث تمام شدن سختی‌هایش می‌شود، از بین آنان می‌رود (۸۷ انبیاء).

۲۵) دادن وظیفه‌ای دشوار به قهرمان: انجام کاری سخت به قهرمان سپرده می‌شود. برای مثال، خداوند از ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) می‌خواهد که خانه‌ی کعبه را ویژه‌ی عبادت سازند (۱۲۵ بقره). طالوت مأمور مبارزه با جالوت می‌شود (۲۴۹ بقره). خداوند از خضر (ع) خواسته است تا کشتی‌ای را سوراخ کند (۷۱ کهف)، پسر نوجوانی را بکشد (۷۴ کهف) و دیوار در حال فرو ریختن را درست کند (۷۷ کهف). وظیفه‌ی سخت هدایت مردم به نوح (ع) (۵۹ اعراف)، به الیاس (ع) (۱۲۳ صافات)، به یونس (ع) (۱۳۹ و ۱۴۷ صافات) و به دوازده مهتر در میان قوم بنی‌اسرائیل در زمان یوشع (ع) (۱۲ مائده) سپرده می‌شود.

باید یادآوری شود که گاهی وظیفه‌ای سخت به شخصیتی غیر از قهرمان داده می‌شود: خداوند به فرشتگان امر می‌کند تا بر آدم، پس از تکامل خلقت او، سجده کنند (۶۱ اسرا).

۲۶) انجام وظیفه‌ی محول شده به قهرمان: قهرمان گاهی موفق به انجام کار دشوار سپرده شده به او می‌شود. به عنوان مثال، ابراهیم (ع) در انجام کارهای محوله موفق می‌شود (۱۲۴ بقره) و با تمام وجود تسلیم خداوند می‌شود (۱۳۱ بقره). طالوت، جالوت را در پیکار شکست می‌دهد (۲۵۱ بقره). خضر (ع) کشتی را سوراخ می‌کند (۷۱ کهف)، پسر نوجوان را می‌کشد (۷۴ کهف) و دیوار در حال فرو ریختن را درست می‌کند (۷۷ کهف).

گاهی نیز شخصیتی غیر از قهرمان از انجام کاری که به دوش او گذاشته شده سربلند بیرون می‌آید: فرشتگان در برابر آدم سجده می‌کنند (۳۰ حجر).

۲۷) شناخته شدن قهرمان: وقایعی به ظاهر شدن ماهیت قهرمان منتهی می‌شود. برای مثال، هنگامی که یوسف (ع) پدر و مادرش را بر تخت می‌نشانند، و همه در برابر یوسف به زمین می‌افتند و سجده می‌کنند، عنایت ویژه‌ی خداوند به او آشکار می‌گردد (۱۰۰ یوسف). ملکه‌ی سبا که تخت خود را در حضور سلیمان (ع) می‌بیند، به قدرت بی‌نظیر و شگفت‌انگیز او اعتراف می‌کند (۴۳ نمل) و هنگامی که کاخ صاف و صیقلی شده از شیشه‌های بلورین سلیمان (ع) را می‌بیند، بر نبوت او یقین می‌یابد (۴۴ نمل). خداوند با سرد کردن آتش بر ابراهیم (ع) حقانیت او را آشکار می‌کند و کسانی را که برای نابودی ابراهیم (ع) در تلاش بودند، پست‌ترین مردم قرار می‌دهد (۹۸ صافات). وقتی که طفل حضرت مریم (س) لب به سخن می‌گشاید و به معرفی خود می‌پردازد، بی‌گناهی مریم (س) مشخص می‌شود (۳۳-۲۹ مریم).

توجه به این حقایق نیز قابل تأمل است که:

الف) گاهی در خلال یک ماجرا قهرمان جدیدی ظهور می‌کند. برای مثال، داود در جنگ بین طالوت و جالوت، جالوت را می‌کشد (۲۵۱ بقره).

ب) گاهی نیز در خلال اتفاقی شگفت، این خداوند متعال است که شناخته می‌شود. برای مثال، چون موسی (ع) در موعد مقرر به کوه طور می‌رود، از پروردگارش می‌خواهد که خود را به او نشان دهد. پروردگارش می‌گوید: «هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر، اگر پس از آن که من بر او ظاهر شدم، برجای خود ماند، مرا خواهی دید». هنگامی که کوه پس از جلوه‌ی پروردگارش بر آن از هم می‌پاشد، موسی بیهوش بر زمین می‌افتد و هنگامی که به هوش می‌آید، بر این حقیقت که خداوند دیده نمی‌شود، اعتراف می‌کند (۱۴۳ اعراف).

۲۸) رسوایی قهرمان دروغین یا شریر: شریر یا قهرمان دروغین توسط خودش یا دیگری رسوا می‌شود. برای مثال، قابیل پس از دیدن کلاغ از کشتن برادرش پشیمان می‌شود (۳۱ مائده). خداوند شیطان را به علت خودبزرگ بینی، مورد عتاب قرار می‌دهد (۱۲ اعراف) و از درگاه خود می‌راند (۷۷ ص). خداوند به او می‌گوید که حتی گمراهی بندگان نیز جز به رخصت او تحقق نخواهد یافت (۴۱ حجر). پس از قضاوت داود (ع) بین طرفین دعوا، شریر رسوا می‌شود (۲۴ ص).

۲۹) کسب وجهه‌ی جدید توسط قهرمان: گاهی در بطن ماجرای، قهرمان وجهه‌ی تازه‌ای پیدا می‌کند. مثلاً، ابراهیم (ع) وقتی در مقابل امتحانات الهی سربلند می‌شود، به پیشوایی می‌رسد (۱۲۴ بقره). آدم (ع) و حوا پس از فریب خوردن از درگاه الهی رانده می‌شوند (۳۶ بقره) ولی خداوند توبه‌ی آنان را می‌پذیرد (۳۷ بقره). در قرآن از یونس (ع) پس از پذیرفته شدن توبه‌اش، به برگزیده و شایسته تعبیر شده است (۵۰ قلم).

گاهی سایر شخصیت‌های داستان، صورت یا وجهه‌ی جدیدی می‌یابند: خداوند شیطان را پس از سرپیچی فرمانش ابتدا خوارشده (۱۳ اعراف، ۳۴ حجر) و سپس مهلت یافته (۱۵ اعراف) می‌داند. ۳۰) مجازات شریر: شریر فرجام ناگواری پیدا می‌کند. در قرآن شاهد موارد نسبتاً زیادی از مجازات گمراهان هستیم:

قوم و همسر لوط در عذاب الهی باقی می‌مانند (۸۲ هود). کیفر سختی بر فرعون و قوم لوط فرود می‌آید (۱۰ حاقه). بنی‌اسرائیل در زمان یوشع (ع) مورد لعنت خداوند قرار می‌گیرند (۱۳ مائده). قوم نوح (۴۶ ذاریات) مجازات می‌شوند و پسر نوح (۷۷ انبیا) نیز همراه با گمراهان غرق می‌شود. خداوند از قوم شعیب (۹۵ و ۹۶ اعراف) و اهل حجر (۸۳ حجر) انتقام می‌گیرد. قوم ثمود (۳۸ عنکبوت)، قوم مدین (۹۵ هود)، اهل ایکه (۱۸۹ شعراء) قوم سرکش عاد (۱۶ فصلت) و امت‌های عصیان‌گر و کافر (۳۸ فرقان) مورد عذاب خداوند قرار می‌گیرند.

نکات زیر در خویشکاری مجازات در قرآن جلب توجه می‌کند:

الف) گاهی نیز مجازات شریر به آینده موکول می‌شود. برای مثال، به کافران و کسانی که آیات الهی را دروغ می‌شمارند (۳۹ بقره)، به اقوام ناشایسته پس از نوح (۴۸ هود) و به شیطان (۸۵ ص) و کسانی که از شیطان پیروی می‌کنند (۸۵ ص) وعده‌ی عذاب الهی داده می‌شود. کافران پس از مهلت مقرر از بین خواهند رفت (۴۴ حج).

ب) گاهی این قهرمان است که به خاطر اشتباهی مجازات می‌شود. برای مثال، خداوند یونس (ع) را به خاطر رها کردن قومش، با بلعیده شدن توسط ماهی مجازات می‌کند (۱۴۲ صفات). آدم (ع) و حوا بعد از خوردن میوه‌ی ممنوعه از بهشت رانده می‌شوند (۱۲۳ طه).

۳۱) ازدواج و به تخت نشستن قهرمان: همواره ازدواج و نشستن بر تخت با هم به عنوان پاداش به قهرمان اعطا نمی‌گردد. در مورد داستان‌های قرآن نیز این صدق می‌کند. به نمونه‌هایی از این خویشکاری توجه کنید:

به‌طور کلی، در قرآن به ازدواج موسی (ع) و دختر شعیب (ع) (۲۷ قصص) و پیامبر اکرم (ص) با همسر مطلقه‌ی زید (۳۷ احزاب) اشاره شده است. اگرچه ازدواج موسی (ع) و دختر شعیب (ع) پاداش هشت سال کار موسی (ع) برای شعیب (ع) است، ازدواج پیامبر اکرم (ص) با همسر مطلقه‌ی زید، صرفاً به دستور خداوند متعال و برای شکستن یک سنت جاهلی است و در واقع جنبه‌ی پاداش ندارد. از طرف دیگر، موسی (ع) پس از ازدواج با دختر شعیب (ع) و در راه بازگشت به مصر به مقام نبوت می‌رسد که این نیز ماهیتاً با رسیدن به سلطنت تفاوت دارد.

در قرآن، تنها پیامبرانی که سلطنتشان ذکر شده است، حضرت داود (ع) و سلیمان (ع) هستند. به طوری‌که در قرآن آمده است که: خداوند به داود (ع) فرمانروایی اعطا و آن را استوار می‌گرداند (۲۰ ص). در آیه‌ی ۱۶ نمل نیز به داشتن سلطنت توسط داود (ع) و سلیمان (ع) و در آیه‌ی ۳۹ ص نیز به سلطنت سلیمان (ع) اشاره شده است. البته در قرآن بر صدارت یوسف (ع) در سرزمین مصر (۵۴ یوسف) و قدرت یافتن او در آن سرزمین (۵۶ یوسف) نیز تأکید شده است.

در دیدگاه پراپ آنچه تحت‌عنوان خویشکاری ازدواج و به تخت نشستن مطرح‌شده، نوعی پاداش برای قهرمان است البته او (۱۳۹۲، ص ۱۳۲) خود نیز به این نکته توجه داشت که گاهی پاداش قهرمان صورت دیگری می‌یابد. در داستان‌های قرآن، بیشتر شاهد پاداش‌های معنوی برای قهرمانان داستان‌ها و همراهانشان هستیم. از جمله پاداش‌های ذکرشده برای قهرمانان و یارانشان در قرآن این موارد قابل تأمل است: گاهی آنان از عذاب یا از شر دشمنان نجات می‌یابند، گاهی به آنان وعده‌ی نجات یا رستگاری داده می‌شود و گاهی نیز مقام و جایگاهی معنوی می‌یابند.

الف) گاهی پیامبران و مؤمنان، توسط خداوند از عذاب الهی نجات می‌یابند: شعیب (ع) و یارانش (۹۵ هود)، نوح (ع) و پیروانش (۱۸ فصلت)، لوط (ع) و یارانش (۸۴-۸۳ اعراف) و صالح

(ع) و مؤمنان قوم ثمود (۱۸ بروج) از عذاب الهی نجات داده می‌شوند. نوح (ع) و خاندانش از اندوهی بزرگ رهایی می‌یابند (۷۶ انبیاء) و از شر دشمنان رهایی می‌یابند (۱۴ قمر).

ب) گاهی نیز وعده‌ی نجات یا رستگاری به آنان داده می‌شود: در آیه‌ی ۹۶ اعراف تصریح شده است که مؤمنان نجات خواهند یافت. در آیه‌ی ۴۰ غافر نیز به آنان وعده‌ی بهشت داده شده است. به مؤمنان و مجاهدان، بشارت بهشت، نصرت خداوند و پیروزی بر کافران داده شده است (۱۲-۱۳ صف).

ج) به پیامبران، از طرف خداوند مقامی والا داده می‌شود: ابراهیم (ع) بعد از سربلندی از آزمون‌های الهی، به مقام پیشوایی (امامت) می‌رسد (۱۲۴ بقره). سلیمان (ع) نیز نزد خداوند مرتبه‌ای نیکو می‌یابد و بازگشتی نیکو خواهد داشت (۴۰ ص).

۵. نتیجه‌گیری

توجه به انواع خویشکاری‌ها و بسامد وقوع آن‌ها، نشان می‌دهد که می‌توان کلیه‌ی خویشکاری‌های یافته‌شده توسط پراپ را در داستان‌های قرآن نیز یافت، با این حال، ماهیت این خویشکاری‌ها با موارد موجود در داستان‌های پریان که توسط پراپ بررسی شده، فرق دارد و در مواردی تفاوت‌هایی نیز دیده می‌شود. برای مثال،

۱) در قرآن خبرگیری قهرمان و خبریابی او و سایر شخصیت‌های داستان نیز به اندازه‌ی خبرگیری و خبریابی شریر اهمیت دارد، از طرف دیگر این خبرگیری‌ها و خبریابی‌ها به مسائل اصولی حاکم بر هستی یعنی اطلاع یافتن و اطلاع دادن از عقاید افراد، برمی‌گردد و هدف از آن‌ها، کشف حقیقت یا در مواردی توجیه عقاید اشتباه خود یا احیاناً کتمان حقیقت و درست جلوه دادن باطل است. از آنجا که قرآن کتابی است که برای نشان دادن طریق حق آمده است، خبرگیری یا خبردهی درباره‌ی عقاید درست و غلط، جزء لاینفک آن است. از طرف دیگر، آنچه از بررسی این دو خویشکاری در قرآن می‌توان دریافت، توجه گسترده به گفت‌وگو در داستان‌های قرآن است که به عنوان ابزاری حیاتی برای بیان این دو خویشکاری محسوب می‌شود.

۲) ماهیت عامل ماورایی در داستان‌های قرآن با داستان‌های مورد تحلیل پراپ تا حدودی متفاوت است. در داستان‌های قرآن، اغلب معجزات پیامبران یا صفات و قابلیت‌هایی که خداوند متعال به پیامبران خود داده است، به آنان در پیشبرد رسالتشان، تفهیم و تبلیغ

عقایدشان یا تعدیل و اصلاح عقاید نادرست دیگران، یاری می‌رساند و همه‌ی این‌ها در جهت هدف اصلی پیامبران و قرآن که هدایت انسان‌هاست، به کار گرفته می‌شوند. گاهی نیز این عوامل، به عنوان پاداش به قهرمان داده می‌شود، مثلاً پیامبری پس از سال‌ها عبادت و خدمت در راه خدا، توفیق استجاب دعا می‌یابد.

۳) درباره‌ی خویشکاری دادن وظیفه‌ی دشوار به قهرمان باید یادآوری شود که وظیفه‌ای سنگین یعنی هدایت مردم به سوی خداوند و صراط مستقیم، به پیامبران داده شده است، ولی گویی آنان در انجام این وظیفه چندان موفق نبوده‌اند و جز عده‌ی قلیلی از مؤمنان، اغلب مردم به بیراهه رفته‌اند. بسامد بیش از حد خویشکاری شرارت و مجازات شریر، نیز دلیل عدم موفقیت کامل آنان در انجام این وظیفه‌ی فوق‌العاده دشوار بوده است. این در حالی است که در افسانه‌ها یا داستان‌های غیرواقعی مورد تحلیل پراپ، قهرمان، اغلب از عهده انجام وظیفه‌ی دشواری که به او سپرده شده، برمی‌آید.

۴) ماهیت پاداش نیز همان‌گونه که اشاره شد، بیشتر جنبه‌ی معنوی به خود می‌گیرد.

لازم به ذکر است که در قرآن استفاده از بعضی خویشکاری‌ها مانند خویشکاری شماره‌ی ۱، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲ و ۲۳ محدود است. در حالی که خویشکاری‌های شماره‌ی ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۴، ۱۹ و ۳۰ فوق‌العاده پرکاربرد هستند. این خویشکاری‌های پرسامد به وضوح اولویت‌های قرآن را آشکار می‌سازد. خویشکاری شماره‌ی ۲ (نهی و امر) به دعوت قرآن به بایدها و نبایدها اشاره دارد. خویشکاری‌های ۴ و ۵ که جفت هستند، به ابزاری که برای اثرگذاری بر عقاید مردم به کار گرفته می‌شود، یعنی همان نقش گفتار برمی‌گردند. گروه‌های مختلف در قرآن به بحث پیرامون صحت اعتقاداتشان می‌پردازند و پیامبران نیز عقاید آنان را رد و حقیقت را برایشان بازگو می‌کنند. خویشکاری شماره‌ی ۸ که همان احساس کمبود و شرارت است، نشان از این واقعیت دارد که اغلب مردم صراط مستقیم و بایدها و نبایدهای زندگی را از پیامبران‌شان نمی‌آموزند و همچنان به راه ناصواب خود ادامه می‌دهند و سرانجام نیز به مجازات اعمال خود می‌رسند (خویشکاری ۳۰). خویشکاری شماره‌ی ۱۴ حکایت از عوامل فوق‌بشری و ماورایی فراوانی دارد که به پیامبران داده می‌شود تا شاید با کمک آنان بتوانند مردم را به سوی خداوند، راهنمایی کنند. کاربرد خویشکاری ۱۹ که همان رفع کمبود اولیه است، نیز به دو حقیقت، در جریان زندگی بشر اشاره دارد: اول این‌که در گذر زمان و با کمک بعضی از عوامل در طول

زندگی، پاره‌ای از مشکلات حل می‌شود و این در زندگی پیامبران خدا نیز صادق است. دوم اینکه بزرگترین احساس کمبود بشر که همان هدایت و یافتن طریق تعالی است، با ارسال پیامبران در بین اقوام مختلف، ابرطرف شده است.

وجود خداوند، صفات او و سلسله‌مراتب حاکم بر آفرینش، نیز از جمله‌ی حقایقی است که با بررسی داستان‌های قرآن از دیدگاه پراپ مشهود است. خداوند ضمن بیان داستان‌های قرآن، جایگاه منحصر به فردش در سیر وقایع و رویدادها را به تصویر می‌کشد. از آنجا که خداوند از ابصار انسان‌های غافل پوشیده است، آنان عالم را محضر او نمی‌بینند و از این غیبت ظاهری، در جهت عصیان و نافرمانی بهره می‌برند. او برای یادآوری خود به مردم اعصار مختلف، قهرمانانی (پیامبرانی) برای هر قوم گسیل می‌دارد و در تمام مراحل، در انجام وظیفه، به آنان یاری می‌رساند. خداوند متعال، مردم را به واسطه‌ی این قهرمانان از انجام اموری نهی کرده یا به انجام اموری دیگر امر می‌کند. این قهرمانان، در مواقعی برای کسب خبر به او مراجعه می‌کنند. او خود نیز به آنان درباره‌ی وقوع رویدادهایی اطلاع‌رسانی می‌کند یا به واسطه‌ی آنان مردم را باخبر می‌کند و گاهی، بی‌واسطه و گاهی با واسطه‌ی پیامبران الهی به افراد درباره‌ی تلاش شریران برای اغوایشان و احتمال فریب خوردن آن‌ها، هشدار می‌دهد. او در مواردی، مشکلات سر راه و ادعاهای بی‌اساسی که توسط اقوام جاهل مطرح خواهد شد، را نیز به آنان یادآوری می‌کند. او از تمام مصیبت‌های وارده به آنان و حتی سایر افراد آگاه است و به آنان، در رفعشان، یاری می‌رساند. عوامل ماورایی همچون استجابت دعا، امدادهای غیبی، الهام و ... همه یاریگرانی هستند که از سوی او برای افراد مختلف و به خصوص پیامبرانش فرستاده می‌شوند. خداوند متعال به آزمایش قهرمانان (پیامبران هر قوم) پرداخته و در برابر کنش آنان، اعطای یاری می‌کند و به آنان، توان استفاده از عوامل مافوق‌بشری را می‌دهد. او به عنوان بالاترین اعطاگر و یاری‌رسان، مورد خطاب پیامبران و افرادی است که در طلب چیزی هستند و دست نیاز به سوی او بلند می‌کنند. خداوند حکیم، گاهی براساس حکمت خویش، قهرمانان را به سوی منزلگاهی سوق می‌دهد تا در آنجا برای مأموریت خود قابلیت کسب کنند؛ همچون رسیدن موسی (ع) به سرزمین مدین. هنگامی که نبرد مستقیم بین قهرمانان و شریران، اجتناب‌ناپذیر می‌گردد، این خداوند است که در نقش یاری‌رسان اصلی، عمل می‌کند، همان‌گونه که در جنگ بدر به پیامبر و یارانش یاری رساند. هنگامی که شریران روزگار، قصد بدنامی قهرمانی را می‌کنند، او با افشای حقیقت و تأکید بر آن بدنامی قهرمان را رفع می‌کند مانند رفع اتهام از

حضرت یوسف (ع). او، سرانجام به رفع کمبود اولیه، کمک می‌کند، همان‌طور که برای ایوب (ع) چشمه‌ای برای شفای بیماریش فرستاد. خداوند رحیم، به پیامبرانش در شکست شیران زمان و رخ نمودن حقیقت یاری می‌رساند و گاهی با اعطای معجزات خود یا انواع کمک‌های دیگر، اسباب رهایی قهرمانی از تعقیب را فراهم می‌آورد (موسی و فرعون). در آخر هر داستان، این خداوند است که عامل اصلی در شناساندن قهرمان و آشکار ساختن چهره‌ی واقعی او و همچنین رسوا ساختن شریر، به شمار می‌آید و عامل پاداش عاملان به خیر و مجازات برپاکندگان شر است. بدین‌سان، خداوند متعال برای تجسم صفات خود در ذهن مخاطبان قرآن کریم، از بیان داستان استفاده کرده است تا خوانندگان در لابه‌لای ماجراهای پیش‌آمده، او و حقیقت وجودیش را بهتر بشناسند.

در آخر، ذکر این نکته لازم است که گرچه دیدگاه پراپ، دیدگاهی نسبتاً جامع در بررسی خویشکاری‌ها در متون داستانی است و همه آن‌ها در داستان‌های قرآن نیز وجود دارد، اما ماهیت متفاوت داستان‌های قرآنی با داستان‌های بشری، باعث وجود تفاوت‌های اساسی در ماهیت خویشکاری‌های آن‌ها و داستان‌های بشری شده است و همان‌طور که ذکر شد، در تعداد زیادی از خویشکاری‌های قرآن، انواع اضافی یا متفاوتی از یک خویشکاری وجود دارد که در دیدگاه پراپ بیان نشده است.

۶. منابع

امانی، رضا، خدادوستی، رخساره، لاهوتی‌یگانه، فاطمه، (۱۳۹۳). «کارکردشناسی ساختار تکرار در تصویرپردازی‌های قرآن (مطالعه‌ی موردی داستان حضرت موسی (ع))»، پژوهش‌های ادبی-قرآنی، سال دوم، شماره اول، بهار.

بهجت، احمد، (۱۹۹۰)، انبیاء الله، چاپ هیجدهم، بیروت: دارالشرق.

پراپ، ولادیمیر، (۱۳۶۸)، ریخت‌شناسی قصه، ترجمه‌ی مدیا کاشیگر، چاپ اول، تهران: نشر روز.

----- (۱۳۹۲)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، چاپ سوم، تهران: انتشارات توس.

- پروینی، خلیل، (۱۳۷۸)، تحلیل ادبی داستان‌های قرآن، رساله دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده‌ی علوم انسانی.
- پوررضاییان، مهدی، آیت‌اللهی، حبیب‌الله، فرخی، حسین، (۱۳۹۰)، «بررسی تحلیلی شخصیت‌پردازی و تعلیق در قصه‌های قرآن»، نشریه‌ی هنرهای زیبا- هنرهای نمایشی و موسیقی، شماره ۴۴، پاییز و زمستان، ۲۵-۳۴.
- تودوروف، تزوتان، (۱۳۸۵)، نظریه ادبیات: متن‌هایی از فرمالیست‌های روسی، ترجمه‌ی عاطفه طاهایی، چاپ اول، تهران: نشر اختران.
- تولان، مایکل، (۱۳۸۶)، روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی-انتقادی، ترجمه‌ی فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.
- خراسانی، محبوبه، (۱۳۸۳)، «ریخت‌شناسی هزار و یک شب»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی، شماره‌ی ۶، زمستان، ۴۵-۶۶.
- زارع‌زردینی، مرضیه، زارع‌زردینی، مرضیه، (۱۳۹۲)، «تصویر هنری داستان حضرت آدم در قرآن کریم»، پژوهش‌های ادبی-قرآنی، سال اول، شماره سوم، پاییز، ۷۹-۱۰۰.
- سید قطب، محمد، (۱۳۶۱)، فی ظلال القرآن. ترجمه‌ی محمدعلی عبادی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر انقلاب.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۱)، نقد ادبی. چاپ سوم، تهران: انتشارات فردوس.
- طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۳۷۹)، تفسیر المیزان، ترجمه‌ی سید محمدباقر موسوی همدانی، جلد ۱۱، تهران: انتشارات اسلامی.
- قربانی، نجمه، (۱۳۸۹)، واقع‌گرایی در قصه‌های قرآن: برگزیده یازدهمین دوره پایان‌نامه سال دانشجویی، چاپ اول، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
- مارتین، والاس، (۱۳۹۱)، نظریه‌های روایت، ترجمه‌ی محمد شهباء، چاپ پنجم، تهران: انتشارات هرمس.
- معموری، علی، (۱۳۹۲)، تحلیل ساختار روایت در قرآن: بررسی منطق توالی پی‌رفتها، تهران: نگاه معاصر.

مقدادی، بهرام، (۱۳۷۸)، فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر، چاپ اول، تهران: فکر روز.

میر، مستنصر، عبدالرئوف، حسین، (۱۳۹۰)، مطالعه‌ی قرآن به منزله‌ی اثری ادبی: رویکردهای زبانی - سبک‌شناختی، ترجمه‌ی ابوالفضل حری، تهران: انتشارات نیلوفر.

Chatman, Seymour, (1978), *Story and Discourse: Narrative structure in Fiction and Film*, Ithaca and London: Cornell university press.

Propp, Vladimir, (1968), *The Morphology of the Folk tale*, Aldershot: Scholar Press, [1982].

Rimmon-Kenan, Schlomith, (1983), *Narrative Fiction: contemporary poetics*, London: Routledge.

